

از پشت خنجر زد

پناه بر خدا از منافقان روزگار که در لباس دوستی جلوه می کنند ولی چون وثوق و اعتماد طرف مقابل را جلب کردند در فرصت مناسب از "پشت خنجر می زنند" و دشنه را تا دسته در قلب دوست فریب خورده فرو می کنند. افراد منافق به سابقه تاریخ و شوخ چشمی های روزگار هرگز روی خوش ندیدند و اگر احياناً چند صباحی از باده غرور و خیانت سرمست بودند، آن سرمستی دیری نپایید و آن شهید موقت به شرنگ جانکاه و جانگداز مبدل گردید.

اکنون ببینیم چه کسی برای اولین بار از پشت خنجر زد و فرجام کار محرک اصلی به کجا انجامید:

هنگامی که ذونواس فرزند شواحیل (یا به قولی تبع الاوسط پادشاه یمن موسوم به حنیفه بن عالم) را به قتل رسانید و به دستیاری بزرگان و امرای کشور بر مسندسلطنت مستقر گردید، چون پیرو هیچ مذهبی نبود و یا به روایتی از آیین موسی پیروی میکرد، در مقام آزار و کشتار امت مسیح برآمد و کار ظلم و شکنجه را نسبت به این قوم بجایی رسانید که عاقبت پادشاه حبشه، که دین مسیحیت داشت، در صدد دفع و رفع وی برآمد و یکی از سرداران نامی خود به نام اریاط را با هفتاد هزار سپاهی به کشور یمن اعزام داشت.

در جنگی که بین اریاط و ذونواس رخ داد، ذونواس به سختی شکست خورده، منهزم گردید و اریاط زمام امور یمن را در دست گرفت. دیر زمانی از امارت اریاط در یمن نگذشت که یکی از سرداران سپاه او موسوم به ابرهه که نسبت به وی حسد می ورزید، سپاهیانی فراهم آورده متوجه شهر صنعا پایتخت یمن شد. اریاط مردی سلحشور و شجاع بود و ابرهه می دانست که از عهده وی در میدان جنگ بر نخواهد آمد. بنابراین در صنعا به غلام خود غنوده دستور داد که وقتی در میدان جنگ با اریاط روبرو می شود و او را به کار جنگ و جدال مشغول می دارد؛ وی ناگهان از پشت به اریاط حمله کند و کارش را بسازد. چون ابرهه و اریاط مقابل یکدیگر قرار گرفتند، اریاط با ضربت شمشیر خود چنان بر فرق ابرهه نواخت که تا نزدیک ابروی وی، شکافی عظیم برداشت! ولی در همین موقع غنوده به دستور ارباب خود، اریاط را نامردانه از "پشت خنجر زد" و به قتل رسانید. وقتی که خبر کشته شدن اریاط به نجاشی پادشاه حبشه رسید، سخت برآشفته و سوگند یاد کرد که تا قدم بر خاک یمن نگذارد و موی سر ابرهه را به دست نگیرد از پای ننشیند. چون ابرهه از قصد نجاشی و سوگندی که یاد کرده بود آگاه شد، تدبیری اندیشید و نامه ای مبنی بر پوزش و معذرت با انبانی از خاک یمن و موی سر خویش توسط یکی از کسان و نزدیکان به حضور سلطان حبشه فرستاد و در نامه معروض داشت: «برای آنکه سوگند سلطان راست آید، خاک یمن و موی سر خویش را فرستادم».

عبارت مثلی از پشت خنجر زد احتمال دارد سابقه قدیمی تر داشته باشد، زیرا افراد محیل و مکار در هر عصر و زمانی وجود دارند و همیشه کارشان این است که ناجوانمردانه از پشت خنجر بزنند. ولی واقعه ای که جمله بالا را بر سر زبانها انداخت به قسمی که رفته رفته به صورت ضرب المثل درآمد محققاً همین غدر و خیانت و منافقی ابرهه بوده است؛ چو قبل از این واقعه هیچ گونه علم و اطلاعی از واقعه مهم دیگر مقدم بر واقعه ابرهه و اریاط در دست نیست. حضرت علی ابن ابیطالب (ع) در این زمینه می فرماید: «چیزی سخت تر و مهمتر از دشمنی پنهانی ندیدم».